



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)﴾

این آیه ناظر به ابطال کثرتهای دینی و مذهبی است کسانی که در دین اختلاف کردند در مذهب اختلاف کردند در عقاید توحیدی و وحی و نبوت و معاد اختلاف کردند در مسائل فقهی اختلاف کردند و این اختلافشان روی تفسیر بود اینها را تحلیل می‌کند به مناسب این آیه بحث درباره کثرت گرایي ارائه شد چند فراز این بحث ارائه شد قرآن کریم که اولین منبع دینی است چون نورا است منزله از هر گونه اختلاف است چه اینکه در سوره مبارکه نساء این مطلب را بازگو کردند که هرگز در قرآن اختلافی نیست فرمود اگر این کتاب از نزد غیر خدا بود اختلافی در آن راه پیدا می‌کرد و چون از ناحیه خدای سبحان آمده است هیچ اختلافی در آن نیست آیه ۸۲ سوره مبارکه نساء این است که ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ به صورت بحث استثنایی ترسیم شده چون تالی باطل است پس مقدم هم مثل او است کتابی که در قرن بیست سال به تدریج نازل شده باشد در شرایط گوناگون جنگ و صلح نازل شده باشد در جریان گوناگون محاصره اقتصادی و مانند آن نازل شده باشد در جریان شکست و پیروزی نازل شده باشد و مانند آن چنین کتابی حتماً باید در بعضی از جاهایش يك اختلافی رخنه بکند در حالیکه هیچ اختلافی در اول تا آخر قرآن نیست بنابراین در جریان پلولاریزم و کثرت گرایی و امثال ذلك اینچنین نیست که بعضی از آیات کثرت گرایی را نفی بکند بعضی را اثبات بکند که بشود

تعارض تا ما بگوئیم در صورت تعارض ادله باید از هر دو دلیل دست برداشت به اصل مراجعه کرد از آن سنخ نیست اگر اختلافی در آیات قرآن کریم است از سنخ اختلاف عموم و خصوص اطلاق و تقييد شرح و مزج قرينه و ذوالقرينه و مانند آن است که این باعث روشنتر شدن و شفافتر شدن قرآن است و گرنه هیچ اختلاف تباینی در قرآن نیست این يك مطلب مطلب دیگر این است که تاکنون پنج شش فصل از فصول مربوط به کثرت گرایي و پلولاریزم ارائه شد یکی در هستی شناسی بود که ابطال شد یکی در تصویب بود که هر رایی معرفتی بر اساس تفکر ناصواب مصوبه صحیح باشد این باطل شد یکی هم به لحاظ مسائل اصولی بود که اگر روشنند باشد آن کثرت حجت است ولو خطا باشد و اگر روشنند نباشد حجت نیست یکی هم مسئله فقهی بود که وجوب اطاعت دارد دو مطلب هم مربوط به مسائل کلامی بود یکی اینکه اگر مجتهد مصیب بود دو تا اجر دارد و اگر مخطی بود يك اجر دارد که مسئله اجر و اینها مسئله کلامی است یکی هم مسئله بهشت و جهنم بود که اگر کثرت گرایي حق نباشد پلولاریزم هم نباشد يك فرقه حق باشند بقیه باطل باشند باید بقیه اهل جهنم باشند که ثابت شد يك چنین تلازمی بین مقدم و تالی نیست ممکن است عقیده کسی باطل باشد و خودش اهل جهنم نباشد زیرا در اثر قصور و غفلت و مانند آن چون دسترسی ندارد حق برای او روشن نشد و چنین کسی در عین حال که عقیده او خطاست و معرفت او خطا است جهنم نمی رود این پنج فصل که هر کدام از اینها زیر مجموعه خاص خود را دارد گذشت چه اینکه آن قسمت ها هم گذشت که ذات اقدس اله از سه نوع وحدت خبر داد این قسمت مکرر گذشت يك وحدت داخله حوزه اسلامی است نظیر ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ أُخُوَةٌ﴾<sup>۱</sup> يك وحدت توحیدی که در سوره مبارکه آل عمران بیان کرده که ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلاَ تَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً

أرباباً<sup>۲</sup> يك قسمت هم وحدت انسانی است نه وحدت اسلامی و نه وحدت توحیدی که بالاخره انسانها باید با یکدیگر يك زندگی مسالمت آمیز داشته باشند که آن را آیه هفت سوره مبارکه ممتحنه بیان کرد که کفاری که کاری با شما ندارند تنشی ایجاد نکردند مزاحمت ایجاد نکردند توطئه‌ای نکردند شما می‌توانید با آنها يك زندگی مسالمت آمیز داشته باشید بلکه باید نسبت به آنها با عدل و قسط رفتار کنید حق ظلم ندارید اینها شاید دهها بار ذکر شده چون يك قسمت بحث در سوره مبارکه انعام آیه ۱۵۳ بصورت مفصل گذشت آنجا هم چون مسئله پلورالیزم و کثرت گرایی مسئله آن روز هم بود آیه ۱۵۳ سوره مبارکه انعام این بود که ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ حالا آنچه که در تنمة بحث قبل به آن رسیدیم آن را ادامه می‌دهیم و آن این است که یکی از حرفهای کثرت گراها این است که انبیا علیهم السلام از يك حقیقت مطلق خبر می‌دهند هر کدام از منظر خاص او را می‌بینند و از آن منظر خاص هم گزارش می‌دهند بنابراین هرچه انبیا آوردند حق است.

در اینجا دو مطلب است یکی اینکه انبیا چطور می‌یابند یکی اینکه الان حرف همه انبیا حق است یا در هر عصری حرف يك پیغمبر حق است پس بحث در دو مقام است مقام اول هم دشوار است هم ممکن است طول بکشد مقام ثانی خلاصه این است که خطوط کلی انبیا یکی است اما آن شرعه و منهای هر پیغمبری مخصوص همان پیغمبر است و گرنه نسخ نمی‌شد و پیغمبر بعدی پیروان پیغمبر قبلی را دعوت نمی‌کرد و اصرار نمی‌کرد که حتماً باید این شرعه و منهای اخیر را بپذیرید این مقام ثانی هم آسانتر است و هم جمعش سخت نیست.

حال به مقام اول که دیروز هم به آن اشاره شد بپردازیم این را عنایت کنید که انبیا کجا می‌روند و چه درك می‌کنند و چه می‌آورند گرچه رسیدن به کنه آنها کار هیچ کس نیست غیر از خود انبیا علیهم السلام اما آن مقداری

که خود آنها و آیات بیان کرده و ما موظفیم آن را بررسی کنیم قابل ارائه است که آنها کجا می‌روند چه می‌شنوند چه می‌فهمند و چه چیزی می‌آورند چه گونه می‌فهمند اینها را در قالب علم حصولی و استدلالی برای ما گفته اند مثل اینکه يك زنبور داری عسل داد اینکه چگونه عسل پیدا می‌شود چگونه کندوها تشکیل می‌شوند آن ملکه چگونه دستور می‌دهد اینها چگونه عسل را تحویل می‌دهند و جاسازی می‌کنند همه اینها قابل تئوری و فهمیدن و فهماندن است اما عسل چه مزه‌ای دارد اینکه با گفت و شنود حل نمی‌شود و هیچ کس مزه عسل را نمی‌فهمد وحی و نبوت يك عسلی است که خود آنها چشیدند و مزه‌اش را می‌دانند برای ما فقط حرفش می‌ماند و مفهوم و تعقلش می‌ماند شهودش مال خود آنهاست در محدوده تعقل این مقدور است و گفتند برای ما و ما هم باید یاد بگیریم اما اینکه وحی چیست و چگونه است و چه حالتی به آدم دست می‌دهد اینها با گفت و شنود حل نمی‌شود آنچه که با گفت و شنود حل می‌شود این مقدار است که انبیا چگونه می‌یابند آیا آنها هم مثلاً هر کسی از منظر خاص می‌بیند مانند آن مثالی که احیاناً خود آن بزرگواران که این مثال را بیان کردند يك معنای لطیفی را اراده کردند ولی اینهایی که می‌خواهند از این مثال بهره ببرند احیاناً ناروا سخن می‌گویند می‌گویند انبیا معاذ الله کسانی هستند که فیل را در تاریکی می‌بینند یا آن طوری که جان هيك تبیین کرده مثل ناینهایی هستند که دست به فیل می‌زنند می‌خواهند با لامسه فیل را بشناسند این دو تا مثال از دو گروه نقل شده شما يك فیل بزرگی را ترسیم بکنید چند تا ناینه می‌خواهند این فیل را بشناسند و بشناسند هیچ کسی جثه فیل را نمی‌بیند و معنای فیل را هم نمی‌فهمد یکی دست به پای او می‌زند می‌گوید فیل شبیه ستون بلندی است یکی دست به گوشش می‌زند چون می‌خواهد با لامسه بفهمد می‌گوید فیل شبیه بادبزنی بزرگی است یکی دست به بینی او می‌زند می‌گوید شبیه مار بزرگی است یکی دست به عاجش می‌زند می‌گوید شبیه گاو آهن است یا از این تعبیرها اینها در تاریکی با فیل تماس دارند هیچ

کدام فیل را نمی‌بینند فقط می‌خواهند با لامسه فیل را بشناسند حالا یا آنها نابینا هستند که در مثال جان هیک آمده یا در تاریکی هستند که آن بزرگوار یعنی مولوی آورده و او برداشت صحیح دارد و هرگز انبیا را در این حد نمی‌بیند اینها می‌گویند که انبیا از آن واقعیت مطلق خبر ندارند هر کدام از منظر خاص خودشان خبر می‌دهند بنابراین همه حقند منتها هر کدام از يك زاویه حقند این سخن از چند جهت باطل است وقتی بطلان این سخن روشن می‌شود که ما فرق علم حصولی و حضوری را از يك جهت بفهمیم و فرق عرفان و وحی را هم از جهت دیگر بفهمیم در علم حصولی خواه آنهایی که در علوم عقلی تلاش و کوشش دارند مثل حکیم و متکلم یا در علم نقلی زحمت می‌کشند مانند فقیه و اصولی اینها با مفاهیم سروکار دارند با قضایا کار دارند این قضایا یا بدیهی است یا نظری اگر نظری است باید به بدیهی ختم شود قهراً علوم می‌که در دست این علما است یا بین است یا مبین یعنی یا بدیهی است یا نظری است که به بدیهی ختم شده و می‌شود مبین اما همه اینها از مفهوم خبر می‌دهند يك سلسله مفاهیم است علوم می‌که قابل استدلال است ضعیفترین علمش علوم تجربی است نظیر طب و دارو سازی و کشاورزی با همه زیر مجموعه‌هایش اینها به حس و طبیعت نزدیکتر است به درآمدزایی نزدیکتر است به حل مشکلات جامعه نزدیکتر است اما برهان در آن کم است و اینچنین نیست که حالا يك طبیب بطور ریاضی جزم پیدا کند که فلان بیماری از فلان میکروب پدید می‌آید صد در صد و از جای دیگر پدید نمی‌آید و داروی معالج صد در صد او هم عصاره فلان گیاه است اینگونه از صد در صد چه داروسازی با همه زیرمجموعه‌اش چه در طب با همه زیرمجموعه‌اش چه در کشاورزی و دامداری و مانند آن بسیار نادر است ولی يك علم کارآمدی است و مشکلات روز مردم با همین علوم غیر برهانی حل می‌شود اینها در طمئنینه حل است یعنی در صد تا مسئله‌ای که يك استاد دانشکده پزشکی بیان می‌کند شاید یکی دوتا برهان پذیر باشد بقیه طمأنینه است یعنی هشتاد درصد نود

درصد هفتاد درصد اینطور است که طمأنینه بخش است و مشکل آنها حل می‌شود چه اینکه فقه و اصول هم همینطور است و علوم تجربی برای خودش يك دنیایی است شاید صدها رشته باشد و بالاتر از علوم طبیعی از نظر استدلال علوم ریاضی است علوم ریاضی برهان پذیر است و جزم آنجا بازارش گرم است در علوم ریاضی قطع فراوان است یقین فراوان است جزم فراوان است منتهی بازده عملی آن مثل طبیعی نیست اینها چون غالباً سبک پیشرفتشان تا ریاضیات بود از علوم ریاضی به عنوان ملکه علوم یاد می‌کردند می‌گفتند سلطان علوم و ملکه علوم این است در حالیکه ریاضی يك ابزار ضعیفی است نسبت به جهانیابی اصلاً کارآمد نیست با هیچ گزینه ریاضی با هیچ ابزار ریاضی با هیچ موضوع و محمول ریاضی انسان نمی‌تواند جهانین باشد آیا عالم ازلی است یا نه آیا عالم خدایی دارد یا نه آیا عالم ابدی است یا نه آیا روح مجرد است یا نه اصلاً سقف ریاضیات نمی‌خورد به این حرفها اینها باید به بالاتر از ریاضیات چون اینها نه رقم پذیر است نه کم است متصل و منفصل دارد بالاتر از ریاضیات مسئله فلسفه و کلام است آنها میدانشان باز است چه ازلی است چه ازلی نیست عالم خدایی دارد عالم خدایش واحد است و مانند آن از این مرحله که بگذریم می‌رسیم به محدوده عرفان در عرفان می‌گویند به اینکه آنچه که حکما و متکلمان تلاش و کوشش می‌کند يك سلسله مفهوم گیرشان می‌آید و احياناً ممکن است این مفاهیم هم بعد از يك مدتی از یادشان برود اینها که نظیر صاحبان علوم تجربی نیستند که معلوماتشان در دستشان باشد يك کسی که دارای علم تجربی است نظیر طبیب نظیر مهندس کشاورزی نظیر مهندس دامداری و مانند آن این علمشان در کف دستشان است اینطور بکنیم آنقدر این دام شیر می‌دهد این هم شیرش اینطور سمپاشی کنیم درخت اینطور میوه می‌دهد این هم میوه‌اش اینطور درمان بکنیم مریض معالجه می‌شود این هم درمانش اینها يك چیز تقدی است محسوس که آثارشان در کف دستشان است هم در خودشان می‌یابند هم در دیگران یافتنی است به حس نزدیکتر

است اما در حکمت و کلام که سخن از ابدیت عالم ازلیت عالم بهشت و جهنم وحی و نبوت، عصمت، اصالت هستی و مانند آن است هم‌هاش مفهوم است اینها که محسوس نیست و اگر يك حکیمی یا يك متکلمی چه اینکه يك فقیه یا اصولی بگوید من با ذهن کار ندارم من با موجود خارجی کار دارم من با واقع کار دارم این به تعبیر سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی می‌خواهد به سراغ معلوم برود اما علم گیرش می‌آید مثل يك کودکی که عکس میوه را درآینه می‌بیند می‌خواهد به سراغ آن میوه برود اما عکس گیرش می‌آید حالا حکیم بگوید من کاری به ذهن ندارم من واقع بمانم واقع کار دارم هر چه هم تکرار بکند مثل این کودکی است که هشت ده بار به این چهره آینه چنگ می‌زند برای اینکه شما که می‌گویید واقع کلمه واقع را هم ده بار بگویید این واو است و الف است و قاف و عن این لفظ است مفهوم واقع به حمل اولی واقع است و به حمل شایع ذهن این که واقع نیست خارج هم که می‌گویید ده بار هم بگویید این يك خاء است و يك الف است و يك راء است و يك جیم يك لفظ است و يك مفهوم مفهومی به حمل اولی خارج است به حمل شایع ذهن تو چه کار به واقع داری تو کجا به خارج دسترسی داری نه اگر راه تهذیب نفس را طی کردید همان راهی را که حارثه ابن زید طی کرد مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در جلد دوم اصول کافی نقل می‌کند که وجود مبارك پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم يك جوانی را دید که خیلی زرد چهره و لاغر فرمود چته عرض کرد أصبحت موقناً فرمود بالاخره اگر اهل یقینی هر چیزی حقیقتی دارد علامت یقین تو چیزی است عرض کرد «أصبحت كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ بَارِزاً» گویا من عرش خدا را می‌بینم بهشت را می‌بینم جهنم را می‌بینم عواء اهل جهنم را می‌شنوم یعنی زوزه‌های آنها را می‌شنوم حضرت فرمود درست است «عَبْدُ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَبْصَرْتَ فَاتَبَتْ» و این نشانه یقین است چون خدا در قرآن فرمود ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ \*

لترون المجیم<sup>۳</sup> عرفان با اخلاق خیلی فرق دارد علم اخلاق جزو علوم جزئیة است علم اخلاق يك موضوعی دارد معمولی دارد مبادی دارد مسائلی دارد نتیجه اش این است که آدم خوبی بشود عادل بشود با تقوا بشود متواضع بشود اهل قناعت باشد اهل نماز شب باشد دروغ نگوید خیانت نکند تهمت نزد چشمش پاك دستش پاك همه آنچه را که گفتند بکنند این تازه آدم خوبی است اینکه عارف نیست عارف اینها را پشت سر گذاشته آدمی است بسیار خوب واجبات را انجام می دهد مستحباتش را ترك نمی کند حرام و مکروه را می گذارد کنار همه اینها را انجام می دهد سعی او این است که بهشت را ببیند نه آدم خوبی باشد آنکه می کوشد آدم خوبی باشد با تقوا باشد در ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾<sup>۴</sup> سعی می کند او آدم خوبی است او یا زاهد است یا عابد عارف که نیست عرفان فوق فلسفه و کلام است اخلاق دون فلسفه و کلام است اخلاق مبادی اش را موضوعش را از فلسفه می گیرد عرفان بالاتر از فلسفه است او همه این مراحل را طی کرده اگر کسی بخواهد در وادی عرفان قدم بگذارد که اینچنین نیست که بخواهد آدم خوب باشد این همه اینها را گذرانده و همه این عدالتهای برای او ملکه شده در دست او نقد است الان سعی می کند بهشت را ببیند.

سؤال: جواب: آنکه وجود مبارك حضرت امیر دارد مرحله بالاتر از آن است که فرمود «ماكنت أعبد رباً لم أره» ممکن است غیر از آن ذوات مقدسی که دارای امامت و ولایت هستند ممکن است کسی معصوم باشد به اینجا برسد مثل حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها و ما دلیلی نداریم که ذوات مقدس دیگر به اینجا نرسیدند مثل زینب کبری سلام الله علیها یا قمر بنی هاشم سلام الله علیها اینها هم ممکن است رسیده باشند اختصاصی به امام و پیغمبر ندارد البته مرحله کاملش مال آنها است خب عارف کسی است که تلاش و کوشش او این است که جهنم را

۳ - تکتار، ۵ - ۶.

۴ - هجرات، ۱۳.



ببیند بهشت را ببیند گوشه از این همان است که در صحنهٔ عرفات ۱ امام سجاد سلام الله علیه نشان آن شخص داد و گفت باطن این افراد را بین بعضی از مفسران می‌گفتند که من خودم مشاهده می‌کردم کسی که داشت حرف می‌زد از دهانش آتش درمی‌آمد اینها کسانی هستند که آتش افروز هستند فتنه انگیز هستند می‌گفتند ما دیدیم از دهان این آتش درمی‌آید این را می‌گویند عرفان که آن وجود واقعی را با چشم مثالی و برزخی می‌تواند ببیند اخلاق يك علم است و محدوده‌اش مشخص است و مادون فلسفه و کلام است و عرفان يك علمی است موضوعش مبادی‌اش مسائلش در سطح بالا است بالاتر از فلسفه و کلام است این يك چیزی است و آن يك چیز دیگر تازه آنهایی که به مرحله عرفان رسیدند آنهایی که خدای ناکرده مدعی هستند که هیچ آنهایی که واقعاً عارف هستند و اهل کشف و شهود هستند آنها گاهی در مثال متصل می‌بینند گاهی در مثال منفصل مثل رویا اگر از مثال متصل چیزها را مشاهده کردند در حقیقت خودشان را دیدند با واقع ارتباط نداشتند مثل رویا که انسان يك چیزهایی می‌بیند حرفهایی را می‌شنود بوهایی را استشمام می‌کند ولی در درون خودش است نه بیرون گاهی هم با بیرون تماس می‌دهد اینهایی که با بیرون تماس می‌گیرند اینها چند درجه هستند گاهی با تمام بیرون گاهی با منزلی از منازل بیرون ولی بالاخره وقتی با بیرون تماس گرفتند نظیر حارثه ابن زید واقع را می‌بینند لکن اگر بخواهند آن را بعد از آن لحظه‌ای که دیدند دوباره مشاهده کنند این قوه متخیله که خیلی قوی است احیاناً شیطنت می‌کند جابجا می‌کند صورتسازی می‌کند يك صورت دیگر را به او نشان می‌دهد می‌گوید این است لذا اینها در امان نیستند یا نه اگر نخواست بعد از آن خُلسه و حالت شهود چیزی را ببیند خواست آنچه را که دید برای دیگران به صورت کتاب یا درس بازگو کند اینجا دیگر ناچار است از سرمایه علم حصولی كمك بگیرد از برهان كمك بگیرد در اینجا آن عقاید قبلی او آن اثر خاص خودش را می‌کند حالا که می‌خواهد قالب‌گیری بکند به صورت دلیل دریاورد به

صورت علم حصولی بازگو بکند هر مذهبی که دارد برابر آن مذهب بیان می‌کند او يك چیز دیگری را دید در موقع بیان چیز دیگری را بیان می‌کند نه عمداً برای اینکه خواسته او این است قوه متخیله او و آن باورهای پیشین او و آن پیش فرضهای او می‌گوید تو آن را که دیدی این بود نه آن این است که اینها با يك مشکل جدی روبرو هستند یعنی عرفا هم با خودشان اختلاف دارند هم احياناً برای خودشان کشف خلاف می‌شود برایشان روشن شده که آنچه را که دارند می‌بینند نمی‌تواند میزان باشد لذا يك اصل کلی و مقبول و معقولی را خود این اهل معرفت دارند می‌گویند این همانطوری که در حکمت و کلام در علوم عقلی و همچنین در سایر علوم نقلی امور نظری باید با بدیهی ختم بشود هیچ چاره‌ای نیست که هر مطلب پیچیده نظری باید با بدیهی ختم بشود تا انسان علم پیدا کند کشفها شهودها مشاهده‌ها معاینه‌های هم دو قسم است این معاینه‌های نظری کشفهای نظری شهودهای نظری باید به شهود بدیهی ختم بشود شهود بدیهی آن شهود بین‌الرشدی است که اصلاً در حریم او باطل راه ندارد و آن شهود معصوم علیه السلام است در عین حال که نظری و عمیق است در وادی شهود به منزله اولی و بدیهی ارزیابی معاینات و مشاهدات است لذا می‌گویند تمام کشفها و تمام شهودها باید با مشهودات انبیا و اولیای مصعوم علیهم السلام ارزیابی بشود آن می‌شود میزان چرا؟ زیرا اینها در سه مقطع کار دارند و در تمام مقاطع سه‌گانه در حصن الهی هستند در سه مقطع کار دارند و در تمام مقاطع سه‌گانه هم در حصن الهی هستند این جریان ﴿فمن یستمع الآن یجد له شهاباً رصداً﴾<sup>۵</sup> هم در هر سه مقطع هر گونه شیطنتی را طرد می‌کند اول مقطع تلقی معارف است که از ذات اقدس اله آن معارف را درك می‌کنند مرحله دوم مرحله ضبط و نگهداری این معارف است که آن را در مخزن حفظ می‌کند مرحله سوم مرحله املا و اجرا و تبلیغ و مانند آن است که یا خودشان عمل می‌کنند یا به دیگران ابلاغ

می‌کنند و دستور می‌دهند که عمل کنند این مرحله سوم است بعد هم که عمل شد ابلاغ شد که دیگر کاری اینها ندارند کاری که مربوط به انبیا علیهم السلام است همین سه مرحله است آن مرحله‌ای که وحی را می‌یابند چون اینها رسیدند به جایی که ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَاباً رَصَداً﴾<sup>۶</sup> فرمود به اینکه ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾<sup>۷</sup> خدای سبحان فرمایشش این است که بر بندگان مخلص شیطان به هیچ وجه دسترسی ندارد شیطان بالاخره يك موجود محدود است او دیگر جزو حاملان عرش که نیست حدش مشخص است در ردیف جن هست ولی در ردیف ملائکه وسطی<sup>۸</sup> بود دیگر حتی لیاقت آن را نداشت که از علوم وجود مبارك حضرت آدم استفاده بکند پس شیطان يك حد مشخصی دارد از آن مرحله بالاتر نمی‌رود وقتی انبیا علیهم السلام به مرز مخلصین رسیدند آنجا باطل اصلاً نیست طبق بحث دیروز وقتی در يك منطقه‌ای باطل اصلاً نبود شك هم اصلاً نیست کسی که شك می‌کند برای آن است که نمی‌داند این مطلب حق است یا باطل اما در جایی باطل اصلاً نبود هر چه بود حق است شك اصلاً وجود ندارد مثل اینکه در قیامت اصلاً شك نیست ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّارِيبَ فِيهِ﴾<sup>۹</sup> وقوعه هم لاریب فیه و تحقیقه که آن مشکوک نیست هم آن روز روز شك نیست یعنی در آن روز شك راه ندارد چون هر چه هست بین است هم تبلی السرائر است و هم هر کسی ﴿لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً﴾<sup>۱۰</sup> پس بعضی از منطقه‌ها چون باطل اصلاً راه ندارد شك اصلاً راه ندارد لذا هر چه می‌بینند حق است جز حق چیز دیگری آنجا نیست این مرحله تلقی است لذا فرمود ﴿إِنَّكَ لَتَلَقِّيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۱۱</sup> این را می‌گویند علم لدنی لدن علم لدنی يك علمی نیست در قبال فقه و اصول یا حکمت و کلام علوم و معارفی را که انسان از لدن یعنی از نزد از سرچشمه بگیرد به آن

۶ - جن، ۹.

۷ - ص، ۸۳.

۸ - آل عمران، ۹.

۹ - نساء، ۴۲.

۱۰ - غل، ۶.

می‌گویند لدنی ماها علممان از کتاب است و از اساتید است به دهها واسطه به معصوم می‌خورد حالا ۱۴۰۰ سال بین ما و آن ذوات مقدس علیهم السلام فاصله است مثل اینکه ۱۴۰۰ فرسخ بین ما و آنها فاصله باشد در دو طرف آن رودخانه ۱۴۰۰ فرسخ ۱۴۰۰ نفر هم چادر زدند ما دیگر آب گل آلود گیرمان آمده اینطور نیست که حالا کسی يك چیزی از روایات بفهمد به صورت جزم بگوید این حرف پیغمبر است بگوید حجت من این است من حجت دارم باید هم به این عمل می‌کنم ما در صف النعال هستیم در ته این رودخانه هستیم يك کسی که به همراه رودخانه رفت رفت تا سرچشمه این از لدن آب گرفت علم او شده لدنی و گرنه علم لدنی يك علمی در قبال تفسیر و حکمت و کلام نیست توحید معارف دیگر آن را از خود چشمه می‌گیرد از نزد چشمه می‌گیرد فرمود ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۱۱</sup> خوب آنجا دیگر جا برای شیطن نیست می‌ماند مقطع دوم که مقطع ضبط و نگهداری و باغبانی و حفظ است فرمود آن مقطع را هم ما تضمین کردیم ﴿سَنَقْرَأُكَ فَلَا تَنْسَى﴾<sup>۱۲</sup> تو دیگر کم و زیاد بکنی فراموش بکنی اینچنین نیست پس جابجا کردن سهو و نسیان و اینها در محدوده عصمت اصلاً راه ندارد می‌ماند مرحله املا و ابلاغ و دستور کتابت و عمل کردن و امثال ذلك که يك منطقه لب منطقه دست منطقه پا این فرمود این منطقه هم معصوم است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۱۳</sup> این منطقه منطقه عصمت است من دارم حرف می‌زنم برابر آن حدیث شریف قرب نوافل «كنت لسانه الذي يتكلم» وقتی هم که دستور می‌دهد وجود مبارك حضرت امیر نامه می‌نویسد که اینطور وحی نازل شده این تنها درباره گفتن نیست املا و عمل هر گونه انشایی خطبه خواندن پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم در نمازها که احکام و حکم الهی را بیان

می‌کند همه‌شان بر مصداق ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۱۴</sup> است تا برسد به صدر جامعه از مرحله لبان مطهر حضرت تا برسد به لبان دیگر از آن به بعد علم حصولی است ولی باز معصومانه می‌رسد یعنی به سطح امت اسلامی هم پیام خدا می‌رسد از آن به بعد بعضیها می‌پذیرند بعضیها نمی‌پذیرند ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾<sup>۱۵</sup> فرمود اینچنین نیست که ما تا لبان پیغمبر اسکورت کنیم بعد رها کنیم خیر آن کسی که ﴿يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ﴾<sup>۱۶</sup> تا به گوش جامعه برسد تا به گوش جامعه برسد معصوم است کلام کلام خدا است بدون کم و زیاد از آن به بعد هرکسی ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾<sup>۱۷</sup> منتهی به گوش که می‌رسد دیگر در محدوده علم حصولی است پس آنکه پیغمبر است و امام است علیهم الصلاة و علیهم السلام حالا در وحی‌های تشریعی مخصوص پیغمبر در وحی‌های تسدید و املائی و امثال ذلك هر دو بزرگوار سهیم هستند این محدوده محدود امن است اینجا حصن خدا است هیچ چیز در این محدوده نیست سنگینترین مطالب الهی اینجا مثل دو دو تا چهار تا است جا برای تردید هم نیست ممکن است کسی دو دو تا چهار تا را اشتباها بنویسد دو دو تا پنج سبق لسان داشته باشد آنجا این هم نیست چون این محدوده را دیگری تأمین کرده است لذا لبان مطهرش هم معصوم است سبق لسان هم ندارد نه سهو و نسیان ندارند سبق لسان هم ندارند این می‌شود مرحله وحی همه انبیا اینطور هستند منتهی بعضیها قویتر بعضی ضعیفتر بر اساس ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾<sup>۱۸</sup> اینچنین است تلك النبیین فضلنا بعضهم علی بعض اینچنین است این کجا دیدن فیل در تاریکی کجا دیدن چهار تانابینا نسبت به فیل کجا یکی پای فیل را دست بزند بگوید شبیه ستون است کجا

۱۴ - نجم، ۳ - ۴.

۱۵ - انفال، ۴۲.

۱۶ - جن، ۲۷، ۲۸.

۱۷ - کهف، ۲۹.

۱۸ - بقره، ۲۵۳.

همه اینها به آن محدوده راه پیدا می‌کنند لذا هر کدام که آمدند همه حرفهای انبیای قبلی را تصدیق می‌کنند و گرنه آنکه دست به گوش فیل زد تصدیق نمی‌کند حرف کسی را که دست به پای فیل زد فرمود ﴿مصدقاً لما بین یدیه﴾<sup>۱۹</sup> وجود مبارک عیسی مسیح که آمد فرمود تمام کارهای موسی علیه السلام درست است ﴿مصدقاً لما بین یدیه﴾ اینطور نیست که پیامبری پیامبری را تخطئه کند یا بگوید او معذور بود مثلاً اینچنین بود معاذالله همه‌شان نور واحد هستند این «الأنبياء إخوة أمهاتهم شتى و دينهم واحد» تبیین همین مطلب است لذا ﴿مصدقاً لما بین یدیه﴾ و بشارت هم می‌دهند چون آنجا با هم بودند آنجا دیگر جای زمان و زمین نیست با هم بودند خبر دارند که بعد از اینها چه خواهد آمد وجود مبارک حضرت مسیح سلام الله علیه فرمود من بشارت می‌دهم که بعد از من يك کسی می‌آید که حرفهای نو می‌زند چون اگر همان حرفهای مرا داشته باشد که دیگر بشارت نیست ﴿مبشراً برسول يأتي﴾<sup>۲۰</sup> خدا رحمت کند مرحوم سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را ایشان در ذیل آیه ﴿مبشراً برسول يأتي من بعدی اسمہ أحمد﴾<sup>۲۱</sup> فرمود از این آیه مبارک استفاده می‌شود که وجود مبارک پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم بالاتر از حضرت عیسی سلام الله علیه و خود آن ذات مقدس هم باخبر بود برای اینکه نگفت بعد از من يك پیغمبری می‌آید فرمود من مبشر هستم برای اینکه پیغمبر دیگر همین حرفهای مرا نمی‌زند حرفهای تازه‌ای دارد من به شما مژده می‌دهم خوب اگر چیز تازه‌ای نباشد که جای بشارت نیست اگر همان حرفهای قبلی باشد همه اینها لاحقه مصدق سابقه‌ای است و سابقه مبشر لاحقه‌ای است منتهی چون انسان دارای طبیعت است و طبیعت متغیر است برای هر عصری شرعه و منهای قرار دادند منتهی برای کسی که خاتم اینها است علیهم السلام قواعد بیشتر اصول

۱۹ - آل عمران، ۳.

۲۰ - صف، ۶.

بیشتر اساس بیشتر و برتری ترسیم کردند و تنظیم کردند و ذوات مقدس دیگر که به عنوان جانشینان او قرار دادند که خود اینها هم همتای انبیای گذشته هستند این دوازده امام علیهم السلام به منزله انبیای گذشته هستند و وجود مبارك حضرت حجت سلام الله علیه در حد یکی از انبیای بزرگ الهی است این سلسله الی یوم القیامه بود و هست و خواهد بود قواعد کلی را بیان کردند منتهی به مجتهدان به محققان دینی دو تا دستور دادند یکی اجتهاد علمی که حوزه‌ها الحمدلله این وظیفه‌شان را انجام می‌دهند یکی اجتهاد اجرایی آن اجتهاد اجرایی در من سن سنّه حسنه است که در بحث دیروز گذشت سنت حسنه گذاشتن معنایش آن نیست که شما مستحبات را عمل کنید خوب مستحبات را که عمل کردید شما سنت نگذاشتید شما عمل به سنت کردید سنت حسنه یعنی ببینید که در هر عصری در هر مصری در هر نسلی چگونه این حقایق را اجرا بکنید چند تا نمونه ذکر شده است این راهپیمایی آخرین جمعه ماه مبارك رمضان این يك سنت حسنه است کسی که به قصد دروغ نمی‌آید که بگوید شارع مقدس فرمود آخرین جمعه ماه مبارك رمضان همه دور هم جمع بشوید نه دور هم جمع بشوند این نهضت آزادی بخش فلسطین را از خدا مسئلت بکنند این می‌شود سنت حسنه یا چهارده اسفند پانزده اسفند يك میلیون بسیجی جمع بشوند حرم تا حرم درختکاری بکنند يك فضای سبزی در کشور ایجاد بکنند این می‌شود سنت حسنه یا تلاش و کوشش بزرگان ما در این است که تا این مراسمی که در فروردین است بیاورند در عید غدیر منتقل کنند اینها می‌شود سنت حسنه خوب بالاخره آدم لباس نو که می‌پوشد در ایام غدیر پوشد این تعطیلی سیزده روز يك چند روزی در ایام غدیر باشد اینها را می‌گویند سنت حسنه خوب نماز عید قربان نماز عید فطر اگر این ایام را انسان جشن بگیرد لباس نو بپوشد به فرزندانش عیدی بدهد اینها می‌شود سنت حسنه هر ترك چهارشنبه سوری ترك سیزده بدر ترك سنت سیئه است کاری از او پیش نمی‌رود این سنت حسنه گذاشتن مدیریت می‌خواهد به هر تقدیر پس عرفان در عین

حال که نسبت به خودش محترم است همه اینها زیر مجموعه ملکه علوم هستند ملکه علوم در حقیقت وحی انبیا است و انبیا از يك واقعیت خبر می دهند پس کثرتی که در آنجا هست به وحدت برمی گردد همه شان از يك واقعیت خبر دادند

سؤال: جواب: آن به منہاج و شریعت برمی گردد از يك سو همه يك آفتاب را می بینند همه از يك آفتاب خبر می دهند منتہی يك کسی دیدش ضعیفتر است کمتر خبر می دهد يك کسی دیدش بیشتر است بیشتر خبر می دهد و درجاتشان هم محدود است و اینها را هم که محدود است در عصر خودشان حق هستند در عصر دیگری آن خطوط کلی شان که یکی است که جا برای نسخ نیست آن شرع و منہاجش را به دیگری می سپارند آن وقت اگر کسی پلولاریزمی شد کثرت گرا شد و گفت که الیوم یهودیها هم حق هستند مسیحیها هم حق هستند صابئین هم حق هستند مجوسیها هم حق هستند مسلمانها هم حق هستند معنایش این است که این منہاج و شریعت منسوخ و ناسخ هر دو حق است این را همه انبیا ابطال کردند آن خطوط کلی را که ﴿مصدقاً لما بین یدیه﴾ اختلافی نیست خدا هست واحد هست علیم است قدیر است حی است سمیع است بصیر است مدرك است بهشتی دارد جهنمی دارد کتبى دارد صراط مستقیم دارد اینها يك خطوط کلی است در اینها هیچ اختلافی نیست می ماند شرع و منہاج که چند رکعت نماز بخوانیم به کدام طرف بخوانیم آیا خنزیر پاك است یا نه آیا حلال است یا نه اینها امور جزئی است چه در معاملات چه در عبادات انبیا و هر پیامبری که آمده پیامبر اخیر پیروان پیامبر قبلی را دعوت کرده است مکرر در مکرر پیغمبر اسلام یهودیها را دعوت کرده مسیحیها را دعوت کرده آیه ﴿لایدینون دین الحق﴾<sup>۲۲</sup> برای



آنها خوانده ﴿حَتَّىٰ يَعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ را خوانده ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾<sup>۲۳</sup> و مانند آن را خوانده پس يك کسی بگوید تثلیث را مثلاً معاذالله عیسی آورده خوب چطور می شود در يك منطقه ای جز حق چیز دیگر نیست حرفی را بزنند که ذات اقدس اله آن حرف را کفر بداند ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾<sup>۲۴</sup> یا بگوییم نه وجود مبارك مسیح نیامورد عیسویانی که قائل به تثلیث هستند باز اهل نجات هستند در حالیکه قرآن می فرماید ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾<sup>۲۵</sup> یا ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ﴾<sup>۲۶</sup> چه تشبیه چه تثلیث هر دو باطل است فقط توحید حق است بنابراین اگر به این معنی باشد که ما يك زندگی مسالمت آمیز داشته باشیم می افتد در بحثهای اولیه که خارج از بحثهای کنونی است اگر بیفتید به آن مسئله که خطوط کلی اصول دینشان حق است این را که قرآن تصدیق کرد چون کثرت نیست اگر بیفتد در آن مرحله که منهاج و شریعت همه اینها در هر کدام در عصر خود حق بود این هم سخنی است جملگی بر آنند قرآن امضا کرده اگر بگویند نه الیوم در عصر واحد که عصر قرآن است همه این منهاجها همه این شرایع حق است این سخنی است باطل.

والحمد لله رب العالمین

۲۳ - مائده، ۷۳.

۲۴ - مائده، ۷۳.

۲۵ - مائده، ۷۳.

۲۶ - مائده، ۱۷.